

Completing the Political Turn and Rethinking in Development Studies

Javad Etaat*
Asghar Mansourian**

Abstract

Since the 1990s, a political turn called "political economy" has been visible in development studies. The main purpose of this turning was to pay attention to the political components and specific characteristics of each society. Over time, however, it becomes clear that this new approach has not been successful. In particular, this turning does not address the issue of change and how it is realized and continued as the most important issue of development. So many questions in this regard has remained unanswered. Accordingly, this article seeks to answer the reasons for this failure and how to complete this political turn by examining the theories and literature in this field in a qualitative manner. Our hypothesis in response to this question is that "the focus of the political economy approach on the proper design of institutions and incentives stems from a technical approach that ignores the difficult political process of their regulation. Emphasizing the role of the agent, power, ideas, and generally a deeper political analysis to explain change can provide the theoretical framework needed to pay attention to developmental leadership and complete this turn." The findings of this study showed that the use of new theories in the form of the third phase of institutionalism in development studies can provide the necessary contexts and tools to consider the role of political variables in development, especially the role of agency, institutional and political work.

Keywords: political turn, political economy, development studies, institutionalism, political analysis.

Article Type: Research Article.

Citation: Etaat, Javad & Mansourian, Asghar (2022). Completing the Political Turn and Rethinking in Development Studies, *International Political Economy Studies*, 5 (2), 389-413.

* Associate Professor of Political Science, Dept. of Political Sciences, Faculty of Economics and Political Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

** Ph.D in Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. (Corresponding Author), a.mansoriyan@gmail.com

International Political Economy Studies, 2022, Vol. 5, Issue 2, pp. 389-413.



Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

تکمیل چرخش سیاسی و بازناندیشی در مطالعات توسعه

جواد اطاعت*

اصغر منصوریان**

چکیده

از دهه نود میلادی چرخشی سیاسی موسوم به «اقتصاد سیاسی» در مطالعات توسعه قابل مشاهده است. هدف اصلی این چرخش، توجه به مؤلفه‌های سیاسی و ویژگی‌های خاص هر جامعه بود؛ اما با گذشت زمان مشخص می‌شود که این رویکرد جدید در این زمینه موفق نبوده است. به‌طور خاص این چرخش چندان به مسئله تغییر و چگونگی تحقق و تداوم آن به‌عنوان مهم‌ترین مسئله توسعه نمی‌پردازد؛ بنابراین بسیاری از پرسش‌ها در این زمینه بی‌پاسخ مانده است. بر این اساس، نوشتار پیش رو به‌شیوه‌ای کیفی و با گردآوری داده‌ها از راه مطالعه اسنادی و بررسی نظریات و ادبیات موجود در پی پاسخ به چرایی این ناکامی و چگونگی تکمیل این چرخش سیاسی است. فرضیه برای پاسخ به پرسش مطرح‌شده این است که «تمرکز رویکرد اقتصاد سیاسی بر طراحی مناسب نهادها و انگیزه‌ها، از یک رویکرد فنی برآمده است که روند دشوار سیاسی تنظیم آن‌ها را نادیده می‌گیرد. تأکید بر نقش کارگزار، قدرت، ایده و به‌طور کلی یک تحلیل سیاسی عمیق‌تر برای تبیین تغییر، می‌تواند چارچوب نظری لازم برای توجه به رهبری توسعه‌گرا و تکمیل این چرخش را فراهم آورد». یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که استفاده از نظریات جدید در قالب فاز سوم نهادگرایی در مطالعات توسعه می‌تواند زمینه‌ها و ابزار لازم برای توجه به نقش متغیرهای سیاسی در زمینه توسعه و به‌ویژه نقش کارگزاری و کارنهادی و سیاسی را فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها: چرخش سیاسی، اقتصاد سیاسی، مطالعات توسعه، نهادگرایی، تحلیل سیاسی.

نوع مقاله: پژوهشی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

** دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)،

a.mansoriyan@gmail.com

مقدمه

با توجه به چندین دهه تلاش‌های موفق و ناموفق کشورهای مختلف برای دستیابی به توسعه و وجود انباشت تجربی و ذخیره غنی نظری مناسب اکنون با دست بازتری می‌توان درباره توسعه، عوامل و موانع آن به قضاوت نشست و به سؤالات کلیدی که در این زمینه همیشه وجود دارد پاسخ‌های شایسته‌تری داد. یکی از مهم‌ترین سؤالاتی که در این زمینه همیشه مطرح بوده است درباره عامل یا عوامل ایجادکننده تغییرات منجر به توسعه است.

برای چندین دهه رویکردهای منبعث از رشته‌های جامعه‌شناختی و اقتصاد در پاسخ به این سؤالات و در نتیجه ارائه تحلیل‌ها و توصیه‌های سیاست‌گذارانه برای تحقق توسعه، دست بالا را داشتند؛ اما به دلیل ناکامی حداکثری کشورها و به شکست انجامیدن بسیاری از این توصیه‌ها و راهکارهای پیشنهادی از دهه ۹۰ میلادی و در قالب مباحث مربوط به حکمرانی و نهادها که در مجموع، اقتصاد سیاسی خوانده می‌شود علم سیاست نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. در مجموع این چرخش به سمت نهادها در مطالعات توسعه در جهت تثبیت این گزاره بود که «زمینه مهم است» و تفاوت کشورهای مختلف از نظر دستیابی به توسعه اقتصادی از راه کیفیت نهادها و ساختارهای انگیزه‌ای که آن‌ها ایجاد می‌کنند توضیح داده می‌شود؛ اما صرف اتکا به این مفهوم به شکلی که تاکنون در مطالعات توسعه به کار رفته است برای توضیح پدیده‌ای به این پیچیدگی بسیار ساده‌انگارانه و تقلیل‌گرایانه است.

نتیجه‌گیری‌هایی که از تحلیل‌های نهادی برای توضیح زمینه‌های لازم برای تحقق توسعه بیان می‌شود مانند لزوم وجود رعایت کامل حقوق مالکیت و حاکمیت قانون، آموزش‌های کافی و مناسب، شفافیت، شایسته‌سالاری و انتخابات آزاد و مواردی از این دست، منطقیاً صحیح است و به چالش کشیدن آن‌ها دشوار است اما پرسش‌های اساسی در مورد اینکه چگونه می‌توان به آن‌ها دست یافت؟ و اینکه نهادها چگونه تنظیم می‌شوند؟ آن‌ها از کجا آمده‌اند؟ چگونه و تحت چه شرایطی تغییر می‌کنند یا فرومی‌پاشند؟ را بی‌پاسخ می‌گذارد. به عبارت دیگر تحلیل‌های ارائه‌شده در این چارچوب به‌طور مناسب و منطقی به توصیف محیط عملیاتی و شناسایی برندگان و بازنده‌ها می‌پردازند، اما اکثر آن‌ها از توصیه‌های عملی عاجزند (Beuran et al., 2011: 14).

تکمیل چرخش سیاسی و بازانديشی در مطالعات توسعه (جواد اطاعت و اصغر منصوریان) ۳۹۱

پاسخ به پرسش‌هایی از این دست نیازمند برداشتن تمرکز انحصاری از نهادها به‌عنوان قواعد بازی است زیرا این نهادها موجودیت‌هایی قائم‌به‌ذات و تعیین‌کننده قطعی نتایج و تعاملات انسانی نیستند. آن‌ها ایجادشده، تداوم‌یافته و تغییر یافته اقدامات هدفمند کارگزاران انگیزه‌مندند. برآمدن و رفتن نهادها به فعالیت افرادی بستگی دارد که بر به‌سود و برضد آن‌ها تلاش می‌کنند.

از این رو به‌نظر می‌رسد چرخش سیاسی در تحقق اهداف اولیه خود ناکام بوده است. فرضیه ما در پاسخ به چرایی این امر، این است که «تمرکز رویکرد اقتصاد سیاسی بر طراحی مناسب نهادها و انگیزه‌ها، برآمده از یک رویکرد فنی است که روند دشوار سیاسی تنظیم آن‌ها را نادیده می‌گیرد. تأکید بر نقش کارگزار، قدرت، ایده و به‌طور کلی یک تحلیل سیاسی عمیق‌تر برای تبیین تغییر، می‌تواند چارچوب نظری لازم برای توجه به رهبری توسعه‌گرا و تکمیل این چرخش را فراهم آورد». در ادامه پس از تبیین روند منتج به ظهور این چرخش سیاسی و تشریح دلایل عدم موفقیت کامل آن سعی می‌گردد چارچوب تحلیلی مناسب‌تری برای تبیین عناصر و عوامل تأثیرگذار بر روند توسعه و تکمیل این چرخش ارائه گردد.

۱. زمینه‌های چرخش سیاسی

از آغاز ترکیبی از رشته‌های جامعه‌شناسی و اقتصاد در شکل دهی به نظریات توسعه (مانند نوسازی، وابستگی و سیستم جهانی) نقش داشته‌اند؛ اما به تدریج از اواخر دهه ۷۰، بحران بدهی و شکست بیشتر کشورهای در حال توسعه (به‌استثنای بره‌های آسیای شرقی) و هم‌زمانی آن با ریگان‌یسم و تاچریسم، باعث استقلال و تسلط شاخه‌ای از اقتصاددانان محافظه‌کار در مطالعات توسعه شد که استدلال می‌کردند اقداماتی مانند حمایت دولت از صنایع منتخب از راه ایجاد بازارهای ناکارآمد و افزایش بدهی، باعث شکست اقتصادی این کشورها شده است.

تا پیش از این بهترین شیوه‌های توسعه اغلب با محوریت جامعه‌شناسان و بحث‌های میان‌رشته‌ای مشخص می‌شد؛ اما سیاست‌های توسعه که در این دهه به‌وسیله دولت‌های ملی

دنبال می‌شد تقریباً به‌طور انحصاری به‌وسیله اقتصاددانان ترویج می‌شد (Woolcock & Kim, 2000). این اقتصاددانان در قالب اجماع واشنگتن با کم‌رنگ کردن نقش عوامل تاریخی و فرهنگی، عملکرد اقتصادی یک کشور را نتیجه سیاست‌ها و شیوه‌های اقتصادی معاصر آن‌ها می‌دانستند. در نتیجه نقش اصلی اقتصادی دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه تنها حذف محدودیت‌های واردات، از بین بردن موانع تجاری، کاهش ارزش ارز و مالیات برای افزایش جذابیت برای سرمایه‌گذاران خارجی در نظر گرفته می‌شود که به‌طور طبیعی سرمایه و فناوری جهانی را به خود جلب می‌کند و باعث توسعه اقتصادی می‌شود.

از اواخر دهه ۱۹۸۰، بنیادگرایی بازار و نقش برتر اقتصاددانان به تدریج به دلایل مختلف مورد چالش قرار گرفت. ابتدا مدافعان «توسعه انسانی پایدار»، سیاست‌های از بالا به پایین را که منحصراً بر بهبود رشد اقتصادی کلان متمرکز شده‌اند رد کرده و بر سیاست‌های تأکید کردند که توجه اصلی آن کاهش فقر بود. آن‌ها نشان دادند که چگونه کیفیت زندگی فقیرترین افراد در کشورهای در حال توسعه از زمان معرفی آزادسازی اقتصادی و تعدیل ساختاری به مراتب بدتر شده است (Cornia et al., 1987)؛ اما چالش مهم‌تر، با معرفی مفهوم «دولت توسعه‌گرا» به‌وسیله چالمرز جانسون^۱ (۱۹۸۲) و آلیس آمسدن^۲ (۱۹۸۹) آغاز شد.

آن‌ها نشان دادند که چگونه ژاپن و کره جنوبی، به‌طور نظام‌مند، ارتودوکسی نئولیبرال را نقض کرده‌اند تا دستاوردهای چشم‌گیر توسعه خود را محقق سازند. ادعاهای آن‌ها به سرعت به‌وسیله ایوانز^۳ (۱۹۹۵) و وید^۴ (۱۹۹۰) و دیگران گسترش یافت. همچنین شکست اقتصادهای پسا‌سوسیالیستی در اروپای شرقی و روسیه که سعی داشتند به سرعت اقتصادهای برنامه‌ریزی شده و دولتی خود را از بین برده و از راه رویکرد شوک‌درمانی، سرمایه‌داری مبتنی بر بازار را پیاده کنند نیز به این روند کمک کرد. در واقع این اتفاق با دستاوردهای کشورهای هم‌چون چین مقایسه و به‌روشنی نشان داده شد که رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی با حفظ کنترل نسبی بازار به‌وسیله دولت ضدیت ندارد.

1. Chalmers Johnson
2. Alice Amsden
3. Evans
4. Wade

تکمیل چرخش سیاسی و بازانديشی در مطالعات توسعه (جواد اطاعت و اصغر منصوریان) ۳۹۳

افزون بر این‌ها در این مقطع، موج گسترش دموکراسی ناشی از «پایان جنگ سرد» نیز به تغییر ذهنیت‌ها نسبت به نقش سیاست در توسعه کمک کرد. تا پیش از آن، یکی از نگرانی‌ها سازمان‌های توسعه‌ای غربی در اختصاص کمک‌های خود به کشورها، رقابت ابرقدرت‌ها و ترس از رفتن کشورها به سمت شوروی بود که دیگر وجود نداشت (Ivanov, 2007: 31, cited in Routley and Hulme 2012: 1). در اثر این تحولات مسائل مربوط به حکمرانی، سوابق حقوق بشری و عدم وجود دموکراسی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، به یک موضوع مشروع و مهم تبدیل گشت و بر نهادینه کردن مسئولیت‌پذیری، شفافیت و پاسخگویی که کارکردهای دموکراسی هستند به‌عنوان عوامل مؤثر در روند توسعه تأکید شد.

با تضعیف موقعیت مسلط اجماع واشنگتن و اقتصاددانان کلاسیک از اوایل دهه ۲۰۰۰، در مطالعات توسعه در چارچوب توجه به حکمرانی و ایجاد نهادهای مناسب با ظرفیت‌سازی بوروکراتیک و اداری، چرخش سیاسی آغاز شد. نشانه‌های این چرخش را می‌توان در «برنامه سیاست و حکمرانی»^۱ و «برنامه سیاست و قدرت در آفریقا»^۲ در موسسه توسعه فرامرزی^۳، مرکز پژوهشی دولت‌های بحرانی^۴ در دانشگاه LSE، مرکز پژوهشی دولت‌های کارآمد و توسعه فراگیر^۵ در دانشگاه منچستر مشاهده کرد.

بر این اساس سیاست دیگر یک چیز اضافی دلخواهی یا مانعی بر سر راه توسعه قلمداد نمی‌شود بلکه اصل و جوهره تلاش (برای توسعه) به‌شمار می‌رود (Unsworth, 2009: 891) و فضایی برای شروع بحث و تفکر درباره رابطه سیاست و توسعه ایجاد می‌شود. در پژوهش‌های این دوره، لزوم توجه به سیاست به‌صورت مفاهیم گوناگونی مانند «اهمیت سیاست»^۶، «محوریت سیاست»^۷، «بازگشت سیاست»^۸ و «چرخش سیاسی»^۹ بیان می‌گردد.

-
1. the Politics and Governance Programme
 2. the Africa Power and Politics Program (APPP)
 3. Development Institute (ODI)
 4. the Crisis States Research Centre
 5. Effective States and Inclusive Development Research Centre (ESID)
 6. politics matters
 7. centrality of politics
 8. bringing political back in
 9. political turn

این چرخش در مطالعات توسعه در مجموع تحت عنوان «اقتصاد سیاسی» مورد اشاره قرار می‌گیرد. دلیل رواج بیشتر این عنوان، این بود که لحن فنی آن برای بسیاری از ذی‌نفعان در سازمان‌های توسعه (از جمله مالیات‌دهندگان) ملموس‌تر به نظر می‌رسد و از نگاه کشورهای دریافت‌کننده نیز، تهدیدی کمتر برای حاکمیتشان به حساب می‌آمد (Routley and Hulme, 2012: 4). در اثر این چرخش ابتدا بر موضوعات و مسائل مربوط به «حکمرانی» تأکید می‌شود و پس از آن «نهاد» به عنوان مؤلفه تعیین‌کننده مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱-۱. حکمرانی

بانک جهانی در گزارشی با عنوان «جنوب صحرای آفریقا: از بحران تا رشد پایدار» در سال ۱۹۸۹ برای اولین بار استدلال می‌کند شکست توسعه فقط نتیجه سیاست‌های اقتصادی نامناسب (غیر لیبرال) نیست، بلکه می‌توان آن را به «بحران حکمرانی» نسبت داد (World Bank, 1989: 60). این گزارش نشان می‌دهد که تغییرات فنی اقتصادی به موانع سیاسی قابل توجهی برمی‌خورد. به عبارت دیگر «محیط سیاسی منبع اصلی موانع تغییر پایدار اقتصادی بوده است» (Frischtak, 1994: 6). پس از آن وزارت توسعه بین‌المللی بریتانیا^۱ نیز در مقاله‌ای در سال ۲۰۰۱ با تأکید مجدد بر اهمیت حکمرانی اضافه می‌کند که «ما از اصطلاح حکمرانی به این معنی استفاده می‌کنیم که چطور نهادها، قوانین و سیستم‌های دولت (قوه مجریه، مقننه، قضائیه و نظامی) در سطح مرکزی و محلی کشور فعالیت می‌کنند و اینکه دولت چگونه با شهروندان، جامعه مدنی و بخش خصوصی ارتباط برقرار می‌کند» (DFID, 2001: 11).

توجه به سیاست در گزارش توسعه انسانی «برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP)» در سال ۲۰۰۲ است که به اوج می‌رسد. این گزارش در درجه اول و بیشتر درباره این باور است که سیاست به همان اندازه اقتصاد برای موفقیت، مهم است. به عبارت دیگر کاهش فقر پایدار، مستلزم رشد عادلانه و همچنین مشارکت افراد فقیر در قدرت سیاسی است. بهترین راه برای دستیابی به آن، با روشی متناسب با اهداف توسعه انسانی، ایجاد شکل‌های قوی و

1. The Department for International Development

عمیق حاکمیت دموکراتیک در تمام سطوح جامعه است.» (UNDP, 2002: v).

به‌طور کلی در این چارچوب با فرض گرفتن حکمرانی خوب به‌عنوان شرط اصلی دستیابی به توسعه، هدف اصلی، اعمال اصلاحات تکنوکراتیک و بوروکراتیک و ارتقا ظرفیت نهادهای رسمی براساس الگوهای لیبرال و دموکراتیک غربی بود؛ بنابراین مجدد دیدگاه‌های غیرسیاسی و فنی فراگیر شده و این سؤال مهم و ماهیتاً سیاسی که این موارد چگونه به وجود می‌آیند، بی‌جواب می‌ماند. این در حالی است که دستیابی به چنین نتایجی به فرایندهای سیاسی مربوط است و نمی‌تواند از آن‌ها جدا باشد. در عمل هرچند در این چارچوب، دستورالعمل‌ها و سیاست‌گذاری‌هایی برای بهبود حکمرانی باهدف کاهش فقر و افزایش درآمد به کشورهای توصیه می‌شود اما در واقعیت همه این توصیه‌ها به دیوار سخت نبود ظرفیت سیاسی برای ایجاد نهادهای کارآمد و فراگیر برمی‌خورند. اقتصاد سیاسی در قالب حکمرانی خوب، از ارائه توضیح قانع‌کننده و عمیق‌تر از فرایندهای سیاسی و تاریخی تأثیرگذار بر توسعه و ارائه اینکه چه بایست کرد ناکام است. پاسخ به این مسئله، ظهور یک نسل جدیدی در اقتصاد سیاسی توسعه یعنی نهادگرایی بود.

۲-۱. نهادگرایی

در اینجا ضمن تأکید بر اینکه لازم است به واقعیت‌های سیاسی به‌عنوان مانع اصلی اصلاحات در توسعه پرداخته شود نگاه هنجاری نسل قبل (حکمرانی) به سیاست و توسعه رد می‌شود و چرایی رفتار کارگزاران سیاسی و درک نحوه تغییر آن با توجه به «نهادهای» تبیین می‌گردد. نهادها در واقع «ساختارهای تشویقی» هستند که انگیزه‌ها یا همان منافع شخصی در آن‌ها ایجاد می‌شود. منافع شخصی عامل اصلی رفتار بازیگران سیاسی در نظر گرفته می‌شود. بازیگران، محاسبه‌گرانی عقلانی و حداکثر ساز سود هستند که به‌طور مداوم به دنبال بیشینه‌سازی منافع حاصل از سیاست‌های مختلف یا فرصت‌هایی هستند که با آن روبه‌رو می‌شوند. این فرض باعث می‌شود که از نظر تحلیلی تمرکز از کارگزاران فردی به سمت قواعد نهادی و ساختار انگیزه‌ای که نحوه اقدام آن‌ها را شکل می‌دهند تغییر کند.

نهادهای درعین حال عامل انسجام جامعه هستند و زیرساخت‌های لازم اجتماعی برای

مهار و کانالیزه کردن منافع شخصی را فراهم می‌کنند و صلح، عدالت و ثبات را برای اقتصاد و سیاست فراهم می‌کنند تا بدون اختلال عمل کنند. بدون وجود نهادها، تأمین و حمایت از قوانین، قراردادهای، حقوق مالکیت، اعتماد و فعالیت اقتصادی ممکن نخواهد بود. نهادهای خوب، انگیزه هماهنگی و ایجاد ثروت را ایجاد می‌کنند، در حالی که نهادهای نامناسب یا فقدان آن‌ها باعث پیگیری منافع شخصی و انحراف دستاوردهای اجتماعی و جمعی می‌شود. این قواعد بازی و در اینجا سیستم و نهادهای سیاسی است که انگیزه‌های سیاستمداران در جهت حمایت یا مانع شدن از اصلاحات را فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر نتایج توسعه در کشورها را می‌توان براساس انگیزه‌های سیاسی رهبران که حاصل نهادهای مختلف آن کشور است توضیح داد (APPP et al., 2012: 1). از این رو آن‌طور که در مباحث حکمرانی خوب مطرح می‌شود چالش‌های کاهش فقر و تحقق توسعه در درجه اول به نبود منابع مالی و انسانی یا ظرفیت فنی مربوط نمی‌شود بلکه بیشتر سیاسی‌اند و به انگیزه‌ها و ظرفیت سیاسی برمی‌گردند که خود در نهایت حاصل زمینه نهادی است که بازیگران سیاسی و تصمیم‌گیران در آن عمل می‌کنند (Unsworth, 2002: 1).

چرخش به سمت نهادها در اصل بیانگر تأکید بر اهمیت و لزوم توجه به زمینه در مطالعات توسعه و پاسخی به انتقادات وارده بر مباحث «حکمرانی خوب» است که تنها در پی انتقال سازمان‌ها و ارزش‌های غربی به کشورهای در حال توسعه، بدون توجه به ویژگی‌های خاص این جوامع بودند. تفاوت کشورهای مختلف از نظر توسعه اقتصادی از راه کیفیت نهادها و ساختارهای انگیزه‌ای که آن‌ها ایجاد می‌کنند توضیح داده می‌شود (Rodrik et al., 2004). به‌طور کلی این رویکرد به این می‌پردازد که چگونه انگیزه‌های اقتصادی، منافع سیاسی و تمرکزها و شبکه‌های قدرت که به‌وسیله ساختارها و هنجارهای نهادی (چه رسمی و چه غیررسمی) شکل گرفته‌اند بر نتایج توسعه تأثیر می‌گذارند. در اینجا توضیح سستی برای توسعه نیافتگی یعنی «پول گمشده» جای خود را به «نهادهای از دست‌رفته» می‌دهد (Ostrom et al.'s, 2002).

تئوری تغییر برآمده از این رویکرد این است که در واقع انگیزه‌ها (به تعبیر دیگر اراده‌های سیاسی)، تعیین‌کننده نتایج توسعه هستند. شیوه ارتقا نتایج توسعه نیز تغییر همین

تکمیل چرخش سیاسی و بازاریابی در مطالعات توسعه (جواد اطاعت و اصغر منصوریان) ۳۹۷

انگیزه‌ها به گونه‌ای است که اراده سیاسی لازم در نخبگان و تصمیم‌گیران کلیدی کشور برای ایجاد تغییر و توسعه ایجاد گردد. راه تغییر انگیزه‌ها و ایجاد اراده سیاسی لازم برای توسعه نیز تغییر نهادهایی است که انگیزه بازیکنان را ایجاد می‌کنند و شکل می‌بخشند.



شکل ۱.

در قالب این رویکرد ابتدا ذی‌نفعان، منافع و ظرفیتشان شناسایی می‌شود. با جمع‌آوری داده‌های لازم درباره بازیگران (افراد یا سازمان‌ها)، براساس منافع، تعیین می‌گردد که چه کسی هوادار و چه کسی مخالف اصلاحات است، کدام ذی‌نفعان مهم و قدرتمندند، کدام یک نسبت به موضوع از آگاهی کافی برخوردارند و اینکه آیا گروه یا ائتلافی برای پشتیبانی یا مخالفت وجود دارد یا خیر. هدف نهایی در اینجا شناسایی برندگان یا بازندگان قدرتمند و ائتلاف‌ها یا اتحادهای موافق و مخالف اصلاحات و کار با آن‌ها یا غلبه بر آن‌ها باهدف افزایش حمایت از اصلاح و شناسایی گزینه‌های سیاست‌گذاری با سطوح مختلف تحقق‌پذیری است.

پس از آن، نقشه‌ای از نهادهای رسمی و غیر رسمی که بر رفتار این بازیگران حاکم است فراهم می‌آید. در آخر نیز بر این موضوع تمرکز می‌گردد که تعامل منافع و انگیزه‌های فردی این بازیگران و مشوق‌های نهادی چگونه می‌تواند نتایج مثبت و منفی برای فرایند توسعه در پی داشته باشد، تجزیه و تحلیل می‌گردد. از این منظر تحول واقعی و توسعه از خارج، از اصلاحات حکمرانی و تزریق سرمایه نتیجه نخواهد گرفت و تنها با تغییر نهادها و ساختارهای تشویقی که اراده سیاسی نخبگان و رهبران را شکل می‌دهند حاصل می‌شود. اگر ساختار تشویقی بتواند از رانت جویی و منفعت جویی شخصی به منافع عمومی گسترده‌تر تغییر یابد، توسعه ملی را به دنبال خواهد شد.

۳-۱. ارزیابی اقتصاد سیاسی توسعه

دانستن اینکه نواقص حکمرانی ریشه در مسائل سیاسی دارد، یک چیز است و عمل به این

بینش و دور شدن از وسوسه فنی و به‌کارگیری روش‌های مناسب، چالش عمیق‌تری است (Carothers and de Gramont, 2011: 7) که به‌نظر می‌رسد اقتصاد سیاسی یا در واقع همان چرخش سیاسی فعلی به‌خوبی از پس آن برنیامده است. هرچند در قالب نهادگرایی، نسبت به نظریات حکمرانی پیشرفت‌هایی به چشم می‌خورد و به توصیف بهتر محیط عملیاتی و شناسایی بازیگران، برندگان و بازنده‌ها می‌پردازند، اما اکثر آن‌ها از توصیه‌های عملی عاجزند (Beuran et al., 2011: 14). این در حالی است که مهم‌ترین چالش در زمینه توسعه، نه شناسایی اصلاحات لازم، بلکه چگونگی اجرا، تحقق و تداوم این اصلاحات (Tolentino, 2010: 7) یا همان مسئله تغییر است.

درواقع اقتصاد سیاسی به‌جای اینکه تحلیلی سیاسی از توسعه ارائه دهد تبدیل به تحلیلی اقتصادی از سیاست یا «اقتصاد سیاست»^۱ شده است؛ یعنی «مطالعه اقتصادی تصمیم‌گیری‌های غیربازاری یا تنها کاربرد علم اقتصاد در علوم سیاسی. موضوع همان موضوعات علوم سیاسی (نظریه دولت، قواعد رأی‌دادن، رفتار رأی‌دهندگان، سیاست حزبی، بوروکراسی و مواردی از این دست) است اما ابزارها از علم اقتصادند» (Mueller, 1989: 1-2, cited in Orchard and Stretton, 1997: 409). این امر باعث حفظ تسلط رویکردهای فنی برای تحلیل مسائل سیاسی توسعه‌شده و موجب می‌شود این رویکرد، به‌رغم ادعا، نقشی برای سیاست یعنی کارگزار، قدرت و ایده‌ها در ایجاد، حفظ و تغییر نهادها در نظر نگیرد و روایت ساختاری از توسعه ارائه کرده و با بی‌توجهی به نقش سیاست‌گذاران، رهبران و نخبگان، روایتی انسان‌زدا شده از حکمرانی در مقاطع حساس ارائه می‌دهد. براساس این رویکرد، تصمیمات جدی و تغییر تنها زمانی اتفاق می‌افتد که روال فعلی نامناسب ارزیابی گردد. به‌طور کلی این رویکرد در قالب نهادگرایی حاوی مفاهیم و فرضیه‌هایی است که ثبات سیاست‌ها، سازمان‌های عمومی و ساختارهای حاکمیتی را به‌خوبی توضیح می‌دهد اما در ارائه چشم‌اندازی برای تغییر و غلبه بر موانع آن ناکام است.

1. economics of politics

۲. به‌کارگیری روش‌های علم اقتصاد برای مطالعه سیاست یک سنت طولانی و قابل‌توجه است که فرض می‌کند می‌توان سیاست را به همان شیوه اقتصاد و ابزارهای آن مطالعه کرد زیرا که این ابزارها، کاربرد فراگیر دارند (Arrow, 1951; Downs, 1957; Buchanan and Tullock, 1962; Olson, 1965).

تکمیل چرخش سیاسی و بازنندیشی در مطالعات توسعه (جواد اطاعت و اصغر منصوریان) ۳۹۹

درواقع این تحلیل واقعیت تجربه شده به وسیله شرکت کنندگان و ناظران نزدیک به اصلاحات نهادی، مطابقت ندارد و نقشی را که دولت مداری در سیاست گذاری و طراحی مجدد نهادی ایفا می کند نادیده می گیرد (Goldfinch & t Hart, 2003: 236). مایکل اسپنس (برنده جایزه نوبل اقتصاد) و دیوید بردی در جمع بندی کارگروه رشد و توسعه به این نکته اشاره می کنند که «شواهد حاصل از مطالعات مختلف نشان می دهد سیاست و رهبری مهم ترین عناصر در زمینه توسعه کشورها بوده است» (Spence & Brady, 2010: 1). همچنین ملو و همکاران ضمن نشان دادن اهمیت نیروهای ساختاری و نهادها، همچنین نشان می دهند که چگونه کارگزاران سیاسی از راه سیاست های زیرکانه، استراتژی های ابتکاری^۱ سیاسی، کارآفرینی، تلاش برای ایجاد اجماع و انطباق سیاسی توانسته اند برنامه های موفقیت آمیزی برای کاهش فقر، گسترش آموزش و رفع مشکلات بهداشتی تحقق بخشند (Melo et al., 2012).

۲. تکمیل چرخش سیاسی در توسعه

نقش عوامل ساختاری (مادی و متافیزیکی) در سرنوشت بشر در تاریخ اندیشه سیاسی همواره بسیار پررنگ بوده است از تراژدی های نویسندگان اولیه یونان باستان گرفته که در آن پیروزی یا نابودی رهبران قهرمان^۲ به هوی و هوس خدایان پانتئون بستگی داشت^۳ تا نظریه سیاسی مسیحی که در آن نتیجه درگیری بین شهر انسان (تحت سلطه سیاست های زمینی) و شهر خدا (براساس تسلیم در برابر خواست خدا) از پیش تعیین شده است و تحت سلطه دومی بود (tHart, 2014: 173). در دوران معاصر نیز تحلیل مارکسیستی استدلال می کند که نیروهای اقتصادی یا اجتماعی در واقع تعیین کننده پیشرفت مردم و ملت ها هستند. از این رو تغییرات اجتماعی و انقلاب ها ناشی از نزاع طبقات حاکم و طبقات جدیدی است که با حرکت اقتصاد از یک مرحله رشد به مرحله دیگر به وقوع می پیوندد. در طرف مقابل، اندیشمندانی قرار دارند که در نزاع ساختار-کارگزار به طور کامل طرف

1. imaginative
2. would-be heroic leaders
3. at the whim of the gods in the Pantheon.

کارگزار را گرفته‌اند؛ برای مثال فریدریش هگل (۱۸۲۲) و توماس کارلایل (۱۸۴۱) استدلال کرده‌اند که شخصیت‌های تاریخی جهان یا «انسان‌های بزرگ» ظهور می‌کنند تا مسیر تاریخ را در صورت نیاز تغییر دهند. از نظر هگل، چنین «افراد تاریخی جهان» «ظروف انتخاب‌شده روح» هستند و روح جهان با شور و شوق آن‌ها به پیش رانده می‌شود، به‌ویژه به‌وسیله شور و شوق افراد جهان - تاریخی^۱ یا قهرمانانی همچون سزار و ناپلئون که تنها آگاهی مبهمی از غایت تاریخی خود داشتند، اما نیرنگ عقل^۲ راهنمای آن‌ها بود. ایشان دوره جدیدی را پدید می‌آوردند و مرحله عالی‌تری از روح آزادی و خودآگاهی را تجسم می‌بخشیدند (توران، ۱۳۸۲).

این نگاه به‌وسیله کارلایل بیانی کامل‌تر می‌یابد. او تاریخ را چیزی جز زندگی قهرمانان نمی‌داند. نمایندگان امروز این طرز فکر را می‌توان در نظریات نخبه‌گرایانه مشاهده کرد. اندیشمندانی مانند گائتانو موسکا، ویلفردو پارتو و رابرت میشلز، در تقابل با تحلیل اقتصادی مارکسیست‌ها، استدلال می‌کنند که گروه‌های کوچک از نخبگان و رهبران کشورها هستند که از راه سازمان‌های سیاسی مانند احزاب و دیوانسالاری بر سرنوشت و مسیر جوامع مسلط‌اند؛ بنابراین علت تسلط افراد بسیار زیاد به‌وسیله تعدادی اندک، سیاسی است نه اقتصادی.

در طول تاریخ اندیشه سیاسی تلاش‌هایی برای گریز از این دوگانگی و تقلیل‌گرایی صورت گرفته است. به‌طور مشخص می‌توان به ماکیاول و تلاش او برای ارائه ترکیبی از این دو دیدگاه اشاره نمود. او دو نیروی تعیین‌کننده زندگی انسان را ویرچو^۳ (دولت‌مداری شایسته یا به تعبیر امروزی رهبری خوب) و فورچون (شانس یا به‌عبارت‌دیگر تأثیرات زمینه‌ای) معرفی می‌کند. اگر رهبران از اراده یا صلاحیت نمایش ویرچو بی‌بهره باشند، امور بشری کاملاً به‌وسیله فورچون کنترل می‌شود. رهبران شایسته باید بتوانند با آینده‌نگری مؤثر و اقدامات پیشگیرانه قوی، فورچون را به‌طور قابل ملاحظه‌ای رام کنند. باین حال ماکیاولی اذعان دارد که حتی شایسته‌ترین حاکمان نیز فقط نیمی از سرنوشت خود و رعایا را

1. world historical individuals
2. cunning of reason
3. virtù

می‌توانند کنترل کنند.

برای تبیین بهتر مسئله تغییر و عوامل مؤثر در این زمینه به نظر می‌رسد باید از کارهای متأخر در قالب نهادگرایی که افزون بر توجه به نقش کارگزار و ساختار، به‌طور هم‌زمان عوامل مادی و ایده را نیز مورد توجه قرار می‌دهد استفاده کرد. با توجه به اینکه مراحل طی شده در نهادگرایی با مراحل مطالعات توسعه پس از چرخش سیاسی همخوانی دارد استفاده از یافته‌های نظری جدید در حوزه مطالعات نهادگرایی می‌تواند تا حد زیادی رویکرد مسلط در حوزه مطالعات توسعه را از بن‌بست فعلی در تبیین «تغییر» خارج کند و راه را برای یک تحلیل سیاسی مناسب بگشاید.

نهادگرایی در علوم سیاسی تاکنون سه مرحله را پشت سر گذاشته است. مرحله نخست، «اکتشاف و کشف مجدد»^۱ (۱۹۳۰-۱۹۷۰) است. این مرحله شامل یک وقفه کمابیش طولانی در اثر مسلط شدن رفتارگرایی و انتخاب منطقی^۲ و به حاشیه رفتن نهادگرایی در طول دهه‌های ۵۰ تا ۷۰ بود. در اواخر دهه ۷۰ هست که به تدریج دوباره توجه به نهادگرایی در قالبی جدید آغاز می‌شود. مرحله دوم (۱۹۸۰-۱۹۹۰)، «واگرایی و تقسیم»^۳ است. در این مرحله نهادگرایی جدید در جهات مختلف توسعه پیدا می‌کند. دانشمندان از سنت‌های مختلف فکری و با اهدافی مختلف در نهادگرایی جدید گرد هم آمده‌اند. این امر منجر می‌گردد که نهادگرایی اشکال و عناوین مختلفی به خود گیرد؛^۴ اما بیشتر نویسندگان در این زمینه به سه گانه «نهادگرایی انتخاب منطقی، جامعه‌شناختی و تاریخی» اشاره می‌کنند. مرحله سوم (دهه ۲۰۰۰ به بعد) «هم‌گرایی و تلفیق»^۵ است که طی آن مکاتب مختلف نهادگرایی پیرامون مفاهیم اصلی و معضلات اصلی در تحلیل سیاسی به هم نزدیک می‌شوند. در واقع نهادگرایی اکنون پس از عبور از مرحله اول که فاز اکتشافی بود و مرحله دوم که فاز

1. Exploration and Rediscovery

۲. رفتارگرایان، نهادها را ناشی از تجمیع نقش‌ها، وضعیت‌ها و پاسخ‌های آموخته‌شده می‌دانند. از دید نظریه‌پردازان انتخاب منطقی نیز، نهادها بیش از انباشتی از گزینه‌های فردی مبتنی بر ترجیحات به‌حداکثر رساندن مطلوبیت نبودند.

3. Divergence and Division

۴. هال و تیلمور (۱۹۹۶) سه نوع و گای پیترز (۱۹۹۹) هفت جریان را شناسایی می‌نمایند.

5. Convergence and Consolidation

پراکندگی بود وارد فاز سوم یعنی مرحله تحکیم خود شده است (Lowndes, 2013: 15-17). مباحث مربوط به حکمرانی تا حدّ زیاد منطبق بر مرحله اول و نهادگرایی سستی است. نگاه هنجاری مسلط بر هر دو گویای این شباهت است. پس‌از آن جریان فعلی نهادگرایی مسلط بر مطالعات توسعه، وامدار نظریات مختلف نهادگرایی جدید و به‌خصوص نهادگرایی تاریخی است؛ اما در مطالعات توسعه تاکنون به فاز سوم نهادگرایی که نگاه عمیق‌تری به تحلیل سیاسی و متغیرهای تأثیرگذار در این زمینه دارد و می‌تواند به تکمیل چرخش سیاسی در مطالعات توسعه کمک نماید توجهی نشده است. این چارچوب نهادگرایی ما را قادر می‌سازد تا رابطه بین ساختار، زمینه و کارگزاری را در فرایند توسعه بررسی کنیم و ارزش آن به‌عنوان یک چارچوب مفهومی گسترده در برانگیختن «سؤالاتی که ممکن است در غیر این صورت مطرح نگردد» و تولید «بینش جدید و تازه» نهفته است (Judge et al., 1995: 3). در اصل هدف اصلی استفاده از این رویکرد ارائه آن چیزی است که کلیفورد گیتز «توصیف ضخیم‌تر»^۱ یعنی توضیح مناسب‌تری از پدیده و «تصحیح بحث»^۲ می‌نامد (Bevir & Rhodes, 2003: 22).

۲-۱. فاز سوم نهادگرایی و مسئله تغییر

نظریه‌پردازان سه‌گونه اصلی نهادگرایی جدید در فاز سوم، نهادهای سیاسی را نه تنها به‌عنوان ساختارها و قوانین بلکه به‌عنوان «درک مشترک» در نظر می‌گیرند. این امر فرصتی را برای نقش رهبران سیاسی فراهم می‌کند تا تفسیرهای متن، اهداف و ارزش‌های گروه را شکل دهند (Leach et al., 2005). در واقع آن‌ها به نقش مهم ایده‌ها، اعتقادات و ارزش‌ها در پویایی نهادی علاقه‌مند شده‌اند. این منجر به استفاده از نظریه‌گفتمان، روش‌های هنجاری و مطالعات رتوریک سیاسی شده تا به شیوه‌هایی که نهادها به‌عنوان مجموعه‌ای از داستان‌ها درباره شیوه‌ای که «ما کارها را در اینجا انجام می‌دهیم»^۳ ظاهر می‌شود توجه گردد (Lowndes, 2013: 41). این موضوع شرایط لازم را برای تبیین بهتر مسئله تغییر فراهم

1. 'thicker description'

2. 'a refinement of debate'

3. 'the way we do things around here'

می‌کند.

در حالی که نهادگرایی فاز اول بر تبیین ثبات در سیاست متمرکز بود در فاز دوم به تغییر نهادی پرداخته می‌شود و در قالب تعابیری مانند «توقف-حرکت»، یعنی شناسایی مقاطع حساس (منقطع)^۱ که به دنبال آن دوره‌های طولانی از ثبات و «وابستگی به مسیر» حاکم است مفهوم‌سازی و بیان می‌گردد. وابستگی به مسیر در زمان‌های عادی ادامه دارد، مقاطع حساس در لحظات تحولات سیاسی به وجود می‌آیند که به‌طور معمول به وسیله شوک‌های خارجی تحریک می‌شوند. در چنین دوره‌هایی، هزینه‌های تغییر در مقابل تداوم کاهش می‌یابد و بازیگران می‌توانند به‌طور بنیادی چارچوب نهادی موجود را اصلاح کنند (capoccia & kelemen, 2007). باین حال اتکا به مفهوم وابستگی به مسیر، به‌ویژه برای نهادگرایان تاریخی، توضیح تغییرات نهادی را دشوار کرده است و به دلیل عدم توانایی در نظریه‌پردازی نیروهای درون‌زا برای تغییر نهادی و تأثیر بالقوه تحول‌آفرین تغییرات کوچک و تکاملی در طول زمان، مورد انتقاد مداوم قرار گرفت.

در فاز سوم توجهات به اهمیت تغییرات تدریجی و بالقوه تحول‌آفرین و نقش عوامل داخلی افزون بر عوامل خارجی جلب شده است. محرک‌های درون‌زا افزون بر محرک‌های برون‌زا در ثبات و تغییر نهادها نقش دارند. نهادها به‌طور مداوم در برابر انواع نیروهای مختل‌کننده پابرجا می‌مانند، ترمیم، بازتعریف و دفاع می‌شوند. عملکرد نهادی، نتیجه کنش‌های سیاسی کارگزارانی است که برای حمایت یا مختل کردن قوانین بازی، تلاش می‌کنند. این امر به درستی «کار نهادی^۲ یا سیاسی» خوانده شده و به‌عنوان عمل هدفمند افراد و سازمان‌ها باهدف ایجاد، نگهداری و مختل کردن نهادها تعریف شده است (Lawrence & Suddaby, 2006: 215).

بدون کار سیاسی، نهادها به سرعت شکست می‌خورند یا محو می‌شوند. نهادها در اثر فعالیت‌های کارگزاران سیاسی ایجاد، حفظ و مختل می‌شوند. نهادها در ظاهر پایدار و بادوام هستند. این دوام با روابط متقابل ایجاد شده و حفظ شده به وسیله بازیگران بین این لایه‌های

1. critical junctures ('punctuations')

2. institutional work

رسمی، غیررسمی و روایتی که شکل کلی خود را برای دوره‌های طولانی حفظ می‌کنند ناشی می‌گردد؛ اما نهادها زیر این روکش، فقط تا حدی پایدار هستند. این تنش بین ثبات و تغییر ناشی از رابطه دیالکتیکی با بازیگران است که در آن قوانین بازی هم رفتار آن بازیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هم خود تحت تأثیر آن‌ها قرار می‌گیرد.

به عبارت دیگر استدلال می‌گردد که ثبات ظاهری نهادها در طول زمان در واقع نتیجه فرآیند بحث‌برانگیز کار نهادی و سیاسی است که بازتاب تغییر روابط قدرت و نزاع مداوم بر سر عقاید و ارزش‌ها است. با بهره‌گیری از مدل‌های مختلف قدرت، نهادگرایی فاز سوم تشخیص می‌دهد که قدرت از راه تنظیم، اقدام و روایت‌گویی و ترکیب‌های «هوشمند» از این عناصر اعمال می‌شود^۱. در مجموع این رویکرد بر اهمیت اختیارات انسانی در ایجاد و حفظ ثبات و آسیب‌پذیری مستمر نهادها تأکید می‌کند (Lowndes, 2013: 202).

می‌توان گفت مهم‌ترین دستاورد نهادگرایی در مرحله سوم تبیین کامل‌تر از تغییر و توجه به نقش عوامل مختلف در آن است. همان‌طور که نشان داده شد در مرحله دوم نهادگرایی، هر سه رشته اصلی از این انتقاد رنج می‌بردند که در توضیحات خود درباره پویایی نهادی، نقشی برای کارگزاری قائل نیستند. در نهادگرایی جامعه‌شناختی، منطق مناسبات بازیگران در هنجارها و اعتقادات مسلط گرفتار می‌شود و به آن‌ها فرصت اندکی برای اختیار می‌دهد، در نهادگرایی انتخاب منطقی، بازیگران موظف بودند از منطق واحدی که منافع شخصی آن‌ها را به حداکثر می‌رساند پیروی کنند و در نهادگرایی تاریخی نیز وابستگی به مسیر حکم می‌کند که بازیگران باید همچنان به دنبال ترجیحات قبلی باشند.

در پاسخ به این انتقادات و در قالب فاز سوم این سه نگاه در این مورد که بازیگران باید از برخی ظرفیت‌های بازتابی و استراتژیک برخوردار باشند به اجماع رسیده‌اند.

در این چارچوب بازیگران تا حدی می‌توانند با نگاه به گذشته و استفاده از تجربه (البته نه همیشه دقیق) بر روی رویدادها در آینده تأثیر بگذارند (بازهم نه همیشه با موفقیت). این سه رشته در قالب فاز جدید در میانه طیف ساختار و کارگزار به هم می‌رسند. نهادگرایان انتخاب منطقی مانند استروم محیط بازیگران خود را اجتماعی کرده‌اند، درحالی‌که

تکمیل چرخش سیاسی و بازاریابی در مطالعات توسعه (جواد اطاعت و اصغر منصوریان) ۴۰۵

نهادگرایان جامعه‌شناختی و تاریخی هر یک در تلاش بوده‌اند تا «بازیگر را به داخل بازگردانند»^۱. به‌طور مشخص در مورد تغییر و نقش عوامل مختلف در این زمینه براساس دو پیوستار «سرعت تغییر»^۲ (تغییرات تدریجی^۳ در مقابل دوره‌های سکون همراه با وقایع سریع و ناگهانی^۴) و «تعادل ساختار-کارگزار» از مکاتب چندگانه گامی فراتر گذاشته‌شده است. براساس این دو محور می‌توان به چهار نوع نگاه به تغییر در این زمینه رسید؛ ۱. ساختاری - تدریجی ۲. ساختاری - جهشی ۳. کارگزاری-تدریجی ۴. کارگزاری - جهشی (Lowndes, 2013: 127-128).

دو حالت نخست به دلیل تأکید بر ساختار به‌عنوان منشأ تغییر همان‌طور که پیش‌ازاین نشان داده شد چندان با واقعیات و تجارب مشاهده‌شده در زمینه توسعه همخوانی ندارد و به‌نوعی خارج از بحث ما در این پژوهش قرار می‌گیرد. از میان دو حالت دیگر نوع «کارگزاری-جهشی» بیشتر به نگاه فعلی موجود در رویکرد نهادگرایی مسلط بر مطالعات توسعه و به‌طور خاص نوع تاریخی آن نزدیک است که تنها در شرایط خاص و مقاطع حساس و بحران‌ها، فضا را برای نقش کارگزاری و رهبری سیاسی فراهم می‌بیند. از مشهورترین آثار در این زمینه می‌توان به جمع‌بندی کارگروه رشد و توسعه به‌وسیله مایکل اسپنس (برنده جایزه نوبل اقتصاد) و دیوید بردی (Spence & Brady, 2010) اشاره کرد.

در حالت دیگر یعنی «کارگزاری - تدریجی» که در فاز سوم نهادگرایی نیز مسلط است به‌طور قابل توجهی زمینه برای یک تحلیل عمیق سیاسی و به‌طور خاص نقش رهبری در توسعه فراهم گشته است. کارهای متعددی که در زمینه بررسی تغییر نهادها در قالب مطالعات حکمرانی محلی در انگلیس انجام می‌شود بیشتر در این دسته قرار می‌گیرد (Jim Bulpitt, 1986 - Buller & James, 2011). این نوع نگاه می‌تواند فضای لازم برای پرداختن بهتر و عمیق‌تر به همه مؤلفه‌های سیاسی تأثیرگذار در ایجاد تغییر و توسعه و به‌خصوص نقش کارگزار را فراهم آورد.

1. 'bring the actor back in'.

2. tempo of change

3. incremental

4. punctuated

۲-۲. تحلیل سیاسی توسعه

در مجموع تحلیل سیاسی توسعه در وهله اول مربوط به شناسایی عوامل دخیل در تغییر نهادی است. بازیگران توسعه، سیاسی فکر و کار می‌کنند. «سیاسی فکر کردن» به این معنی است که بازیگران برای ایجاد تحول پایدار در توسعه باید بتوانند زمینه را درک کنند. «کار سیاسی کردن» در زمینه توسعه نیز به معنای به‌کارگیری قدرت و ایده برای ایجاد زمینه‌های لازم برای تغییر است. افراد و گروه‌های مختلف هرکدام اشکال کم‌وبیش متفاوتی از قدرت را به کار می‌گیرند و در پی منافع و ایده‌های خود در محیط‌های مختلف با یکدیگر تعامل می‌کنند. این تعامل غالباً رقابتی در چارچوب ساختارهای مختلف سیاسی، اقتصادی و نهادی، جهت و پویایی تغییر و توسعه را شکل می‌دهد یا مانع از آن می‌شود. این یعنی سیاست و نتایج آن تعیین‌کننده توسعه است (Leftwich, 2012: 5). از راه این فرایندهای سیاسی و روند مداوم و ضروری رقابت و مشروعیت پیرامون ایده‌ها و قدرت است که نهادهای لازم برای توسعه ساخته می‌شوند؛ بنابراین قدرت و ایده عناصر اصلی کارگزاری سیاسی هستند که در نهایت تحلیل سیاسی توسعه را شکل می‌دهند.

الف: کارگزاری سیاسی

توجه به نقش کارگزاری یک برداشت و توصیف دقیق از جهان سیاست است که در آن بازیگران در حمایت یا مخالفت با توسعه، توانمند، هوشمند، استراتژیک و دانش‌پذیر هستند. آن‌ها به‌طور مکانیکی از قواعد پیروی نمی‌کنند بلکه با فهم و برداشت خود از قواعد، می‌دانند که چه چیزی، کجا، چگونه و به چه صورت انجام دهند و حتی قادرند قواعد را نادیده گرفته یا زیر پا گذارند. همان‌طور که بیان شد نهادهای سیاسی مستقل از افرادی که آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند وجود ندارند. نهادهای سیاسی تنها از راه تفسیر و رفتار بازیگران سیاسی - خواه سیاستمداران (رهبران و پیروان)، متخصصان یا شهروندان، معنا و تأثیر خود را کسب می‌کنند. نهادها نمایانگر انباشت الگوهای مزیت توزیعی هستند، به همین دلیل تلاش برای تغییر نهادی هم شور سیاسی سرشار می‌طلبد و هم مقاومت سرسختانه را برمی‌انگیزد (Leach & Lowndes, 2005: 561-563).

تکمیل چرخش سیاسی و بازاریابی در مطالعات توسعه (جواد اطاعت و اصغر منصوریان) ۴۰۷

نهادهای سیاسی فقط از راه اقدامات افراد معنا و مفهوم دارند و تغییر آنها نیز فرایندی خلاقانه، مورد مذاکره و حاصل رقابت همین بازیگران است. کارگزار، دانش‌پذیر^۱، استراتژیک و یا به تعبیر آرچر دارای امکان مکالمه داخلی یا تعمق درباره طبیعت زمینه و اینکه چه اعمالی را، چرا و چگونه انجام دهند، هستند. کارگزاران نیز مانند ساختارها (نهادهای، قوانین، هنجارهای فرهنگی) دارای «قدرت علیتی» هستند (قدرت تأثیرگذاری بر آنچه را که ما انجام می‌دهیم) دارند، هرچند قدرت علیت آنها متفاوت است. به عقیده آرچر کنش‌گران، عاملان تغییرات تاریخی هستند، به‌رغم آنکه کنش همواره در زمینه ساختاری از پیش شکل گرفته شروع می‌شود، چنین زمینه‌هایی ضرورتاً با استواری به هم تنیده نیستند و الگووار فرصت‌هایی را در اختیار کنش‌گران می‌گذارند تا جهت پیشرفت را نوسازی کرده و تغییر دهند (پارکر، ۱۳۸۳: ۱۳۰). در مجموع کارگزاری تغییر از دید نهادگرایی فاز سوم جمعی^۲، رقابتی^۳، تراکمی^۴، ترکیبی^۵ و درعین حال محدود^۶ است (Lowndes, 2013: 107).

جمعی: یعنی برای ایجاد تغییر، بازیگران باید برای باهم کار کردن بسیج شوند. در واقع رویکرد انتخاب منطقی و جامعه‌شناسی با نهادگرایان تاریخی (که همیشه تمایل داشته اختیارات و قدرت را گسترده‌تر و در یک زمینه زمانی طولانی‌تر ببینند) هم‌گرایی پیدا کرده‌اند. تغییرات اساسی از عملکرد یک رهبر منفرد حاصل نمی‌گردد بلکه نتیجه روند طولانی به ثمر رسیدن شرایط موردنیاز برای این گونه تغییرات بنیادی است. چشم‌انداز اگرچه از رهبر برمی‌آید اما برای موفقیت در تحقق آن، بایست به‌طور کامل برآمده از نیازها و شرایط جامعه باشد و مورد پذیرش اقشار و بخش‌های مختلف قرار گیرد.

رقابتی: اگر جنبه‌های جمعی کارگزاری بر لزوم همکاری بازیگران برای اعمال قدرت تأکید می‌کند باید این نکته نیز اشاره کنیم که چنین ائتلافی به‌طور معمول باهدف مبارزه با

-
1. knowledgeable
 2. Collective
 3. Combative
 4. Cumulative
 5. Combinative
 6. Constrained

گروهی دیگر شکل می‌گیرند. در واقع در مسیر تحقق اهداف، رقابت و ستیز با حامیان و ذی‌نفعان وضع موجود گریزناپذیر است. تلاش برای تحقق توسعه در یک کشور در اصل نبرد ایده‌هاست. به‌طور معمول یک طرف رهبر یا گروهی از طرفداران توسعه و تغییر در کشور قرار دارند و در سمت دیگر طیفی از مخالفان این قضیه قرار دارند که به دلایل مختلف خواستار حفظ وضع موجود هستند.

تراکمی: تغییرات و اصلاحات سیاسی برای به ثمر نشستن به زمان نیاز دارند و صرف وجود چشم‌انداز، ایده‌های سیاستی جدید و تعهد به اصلاحات اساسی، موفقیت را تضمین نمی‌کند. تأثیرات کارگزاری بر نهادها به کمک بسیاری از بازیگران و فقط با گذشت زمان به ثمر می‌نشیند. از این منظر، برای اینکه دانشمندان بتوانند تغییر را درک کنند و توضیح دهند، باید به «توصیف و توضیح توالی زمانی وقایع» علاقه‌مند شوند (Van de Ven & Huber, 1990: 213).

ترکیبی: یعنی بازیگران در تلاش برای تشکیل یا تقویت ائتلاف‌ها و مبارزه با مخالفان سیاسی خود نهادها، ایده‌ها، مفاهیم و ارزش‌ها موجود را گرد هم می‌آورند و یا به‌صورت جدیدی ترکیب می‌کنند. از این طریق بازیگران قادرند تا ماهیت مسئله را تعریف و توجه سیاسی را به یک موضوع جلب کنند و راه‌حلی را ارائه و در واقع شیوه‌ای که دیگران موضوعات را درک می‌کنند فعالانه شکل دهند.

محدود: نهادگرایان مرحله سوم همچنان نشان می‌دهند که اختیارات و قدرت همیشه محدود هستند. به‌این ترتیب، چیزی به نام اختیار خالص، یا قدرت مطلق وجود ندارد. کارگزاران چه قدرتمند و چه ضعیف این ظرفیت را دارند که انتخاب کنند چگونه عمل نمایند اما قادر نخواهند بود تاریخ را به‌گونه‌ای که خود می‌خواهند بسازند. ساختارهای محدودیت‌های خود را اعمال می‌کنند برای برخی فرصت و برای برخی محدودیت ایجاد می‌نمایند.

ب: ایده

همه نهادها با ایده‌ها و باورهایی پایدار هستند که بازیگران فکر می‌کنند آن‌ها راه درست یا

تکمیل چرخش سیاسی و بازاریابی در مطالعات توسعه (جواد اطاعت و اصغر منصوریان) ۴۰۹

طبیعی جهان هستند (Mahoney, 2000: 523). ایده‌ها فقط یک پدیده روان‌شناختی درونی و فردی نیستند بلکه به صورت جمعی ایجاد و حفظ می‌شوند و می‌توانند نیروهایی قدرتمند، در تحریک عمل جمعی باشند. سیاست نیز در نهایت نبرد ایده‌هاست. ظرفیت بازیگران برای رقابت و چالش با ایده‌هایی سازنده نهادها در مرکز توضیح چگونگی ایجاد تغییر قرار دارد. نخبگان سیاسی برای توجیه بنیان‌های هنجاری قدرتشان مجبور به ایجاد و بسیج حمایت از ایده‌های خاصی هستند. آن‌ها بایست نشان دهند که چگونه ایده‌هایی آن‌ها با ارزش‌هایی که مورد پذیرش و احترام اکثریت هستند هم‌سو است.

آن‌ها به دنبال تفکیک بین نهادهای موجود و ایده‌های اساسی آن‌ها هستند تا نشان دهند مشروعیت نهادهای فعلی ضعیف است یا روبه‌زوال است و می‌توانند مورد اعتراض و تغییر قرار گیرند. از آنجاکه نقش ایده‌ها در نهادها بسیار مهم است، به چالش کشیدن یا ایجاد اختلال در نهادها لزوماً شامل رقابت با ایده‌های آن‌ها و به چالش کشیدن آن‌هاست. همین‌طور ایجاد نهادهای جدید نیز همیشه مستلزم ایجاد یک بنیانی از ایده‌های مشروع و فراگیر است. ایده‌ها مفاهیم منفعلی نیستند، آن‌ها برای دستیابی به قدرت، ایجاد و به کار گرفته می‌شوند. به‌طور مثال رهبران بوتسوانا سیستم‌های قضایی و اداری مدرن را براساس نهادهای مشروع و محلی که پیش از دوره استعمار در این سرزمین حاکم بود بنا نهادند (Sebudubudu & Molutsi, 2009)؛ بنابراین در فهم چگونگی تغییر، بررسی قدرت ایده‌ها در ائتلاف‌ها، اهمیت روایت‌ها و قاب‌بندی و نقش قدرت در فرایند سیاسی تأمل و مناظره در مورد ایده‌های رقیب از اهمیت زیادی برخوردار است (McCloughlin, 2015).

اصلاح‌طلبان غالباً با ایده‌های غیر قابل حل، پنهان و بغرنجی روبه‌رو هستند که می‌توانند مانع قابل توجهی در اعمال تغییرات موردنظر آن‌ها ایجاد نمایند. ایده‌هایی با تعیین آنچه مشروعیت دارند یا ندارد بخشی از ساختار محدودیت‌ها و احتمالات سیاسی است که چشم‌اندازهای توسعه و «فضای مانور» بازیگران را تحت شعاع قرار می‌دهد (Hudson & Leftwich, 2014).

ج: قدرت

قدرت به افراد، سازمان‌ها و ائتلاف‌ها کمک می‌کند تا جهان را شکل دهند. در واقع قدرت،

«ظرفیت تحول‌آفرین» کارگزاران اجتماعی، آژانس‌ها و نهادها را ایجاد و پایدار می‌کند (Held & Leftwich, 1984: 144). قدرت مثبت و سازنده است، فقط منفی و کنترل‌کننده نیست. قدرت و اثربخشی آن تا حدودی به توانایی در رقابت و مشروعیت زدایی از یک مجموعه ایده‌ها و مشروعیت‌بخشیدن به یک مجموعه دیگر بستگی دارد.

با این روند سیاسی منازعه است که رهبری قدرت لازم برای تنظیم مجدد نهادها به روش‌هایی که از نظر محلی مشروع و پایدار تلقی می‌شوند را به دست می‌آورد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد، این ایده‌ها هستند که به شیوه‌های سازمان‌دهی قدرت، توزیع منابع در جامعه و قراردادهای تعامل اجتماعی مشروعیت می‌بخشد. قدرتمندترین نهادها وقتی دچار انحطاط یا تغییر شکل می‌شوند که توجیه ایده‌ها اساسی آن‌ها توان خود را از دست بدهند (Beetham, 1999)؛ بنابراین کارگزاری و رهبری توسعه به قدرت و روند رقابت، مذاکره و همکاری بر سر ارزش‌ها و ایده‌هایی مربوط است که اساس توزیع منابع در جامعه را تشکیل می‌دهند. همچنین باید به این نکته توجه داشت که رهبری در یک پیکربندی مشخص از قدرت، اقتدار و مشروعیت اتفاق می‌افتد.

به‌طور خلاصه، رهبری توسعه‌گرا، مبتنی بر کارگزاری باانگیزه و دارای منافع و فرصت لازم برای اعمال فشار برای ایجاد تغییر است و اساساً یک فرایند جمعی است. این کارگزار باانگیزه باید موانع همکاری را پشت سر بگذارند و برای ایجاد تغییر یا حمایت از نهادهای جدید ائتلاف‌هایی با قدرت، مشروع و دارای نفوذ کافی تشکیل دهند. به نوبه خود، قدرت و اثربخشی رهبری تا حدودی به توانایی آن در رقابت و مشروعیت زدایی از یک مجموعه ایده‌ها و مشروعیت‌بخشیدن به یک مجموعه دیگر از ایده‌ها بستگی دارد.

نتیجه‌گیری

تغییر نهادها شرط توسعه است اما دستیابی به آن دشوار است زیرا تغییر نهادی مستلزم ارزیابی مجدد ارزش‌ها و هویت‌هایی می‌شود که بنیان قدرت و روابط موجود را شکل می‌دهند. نهادها دارای عناصر غیررسمی قدرتمندی هستند که در عمل اجرا می‌گردد و حیات آن‌ها به مکتوبات و دیگر مصنوعات فیزیکی بر نمی‌گردد و اغلب مدت‌ها پس از اعمال تغییرات رسمی همچنان پابرجا هستند. قوانین و ساختارهای جدید ممکن است

تکمیل چرخش سیاسی و بازنندیشی در مطالعات توسعه (جواد اطاعت و اصغر منصوریان) ۴۱۱

به‌طور مؤثر در روش‌های قدیمی گنجانده شود و در نتیجه الگوهای معمول رفتار سیاسی دست‌نخورده باقی بمانند و تغییرات در نظر گرفته‌شده در ارزش‌ها یا روابط قدرت را خنثی یا برعکس سازد. تبیین این دشواری و راه‌حل‌های آن نیاز به یک تحلیل سیاسی عمیق و توجه به نقش کارگزاری، اهمیت قدرت، محوریت ایده‌ها چگونگی تعامل این عناصر دارد که اقتصاد سیاسی و نهادگرایی به دلیل ادامه رویکردهای فنی در آن از تبیین و توضیح آن ناکام است؛ اما فاز سوم نهادگرایی با پرداختن به نقش کارگزاری، قوانین (رسمی و غیررسمی)، عوامل بیرونی و داخلی تغییر، داستان‌ها، مذاکره، زمینه، فرهنگ و مهارت‌های خاص می‌تواند فضا و شرایط لازم برای این امر فراهم آورد.

بر این اساس کارگزاری به صورت جمعی، رقابتی، تراکمی و با ترکیب جدیدی از ظرفیت‌های موجود، در شکل‌گیری تغییر و تداوم آن نقش مهمی ایفا می‌کنند. اراده تغییر شرایط به نفع خود، همواره در بین بازیگران مختلف وجود دارد و فرایندی محدود به زمانی معین نیست؛ اما انجام این کار دشوار، نیازمند بازیگران سیاسی منحصر به فردی است که بر اساس ویژگی‌های برشمرده شده برای آن، توان اجماع‌سازی و بسیج همه منابع مادی و انسانی را در جهت تحقق اهداف خود داشته باشد. این بازیگران در زیرپوسته به‌ظاهر باثبات نهادها به‌طور مداوم در حال رقابت با دیدگاه‌ها و ارزش‌های مخالف، ائتلاف‌سازی، طرح ایده‌های جدید، مذاکره، بیان یک روایت یا یک چشم‌انداز و ایجاد تغییرات تدریجی هستند. البته بایست به این توجه داشت که این تعاملات در یک چارچوبی رخ می‌دهد که روابط خاصی از قدرت را در خود مجسم و پایدار می‌کند و به اقدامات و بازیگران خاصی برتری می‌دهد. این گزاره‌ها در مجموع می‌تواند گویای اهمیت نقش کارگزاری و به‌طور خاص رهبری سیاسی و توانایی و مهارت‌های آن در ایجاد تغییر و تحقق توسعه باشد.

در بررسی تغییر، تمرکز اصلی توضیحی باید بر نحوه تعامل کارگزاران با یکدیگر در زمینه ساختارها و نهادهای موجود باشد. این تعامل است که می‌تواند در شرایط مختلف نتایج بسیار متفاوتی را ایجاد کند و ساختارها و نهادها را تغییر دهد. سیاست در بینابین این تعامل رخ می‌دهد و نتایج آن نیز نامشخص است. همه این‌ها نشان‌دهنده اهمیت توجه به روابط بین ساختار و کارگزاری در چارچوب تحلیلی‌ای است که در این مورد باید استفاده

شود. بر این اساس «نظریه سیاسی تغییر» به‌عنوان یک رویکرد سیاسی به توسعه که بر تعامل ساختار - کارگزار، همراه با یک تمرکز ویژه بر قدرت، ایده‌ها، ماهیت اقتضایی رفتار و نتایج سیاسی متکی است ارائه می‌شود.

این رویکرد ضمن پذیرش اهمیت زمینه سیاسی (عناصر ساختاری و نهادی) اما با این نکته که نتایج تنها به‌وسیله نهادها و از راه نقش آن‌ها در فراهم کردن مجموعه‌ای از محدودیت‌ها، فرصت‌ها و انگیزه‌ها برای کارگزاران تعیین می‌شود مخالف است. در این تحلیل تعامل بین کارگزاران و زمینه‌هایی که آن‌ها در آن قرار دارند پیچیده‌تر از این در نظر گرفته می‌شود و بر اهمیت قدرت، محوریت ایده‌ها و وجود اقتضا و چگونگی تعامل این عناصر تأکید می‌گردد.

منابع

پارکر، جان (۱۳۸۳)، ساختاربندی، ترجمه امیرعباس سعیدی‌پور، تهران: شیان.

توران، امداد (۱۳۸۲)، فلسفه تاریخ هگل، نامه مفید، (۳۹)، قابل دسترسی در: <http://ensani.ir/fa/>

References

- Africa Power and Politics Programme (APPP), Developmental Leadership Programme (DLP), Elites, Production and Poverty: A Comparative Analysis, Political Economy of Agricultural Policy in Africa, Tracking Development (2012), *The political economy of development in Africa: A joint statement from five research programmes*. <http://www.clingendael.nl>.
- Beetham, D. (1991), *The Legitimation of Power*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Bevir, M. & Rhodes, R. A. W. (2003), *Interpreting British Governance*, London: Routledge.
- Beuran, M., Raball, G. & Kapoor, K. (2011), *Political economy studies: are they actionable? Some lessons from Zambia*, World Bank Policy Research Working Paper 5656. Washington, DC: World Bank.
- Brady, D. & Spence, M. (2010), *Leadership and Growth*, World Bank Publications, ISBN 13: 9780821381007.
- Bulpitt, J. (1986), The Discipline of the New Democracy: Mrs. Thatcher's Domestic Statecraft, *Political Studies*, 34 (1), 19-39.
- Buller, J. & James, T. S. (2011), *Statecraft and the Assessment of National Political Leaders: The Case of New Labour and Tony Blair*, *The British Journal of Politics & International Relations*, doi: 10.1111/j.1467-8.
- Capoccia, G. & Kelemen, R. D. (2007), The Study of Critical Junctures: Theory, Narrative, and Counterfactuals in Historical Institutionalism, *World Politics*, 59 (3), 341-369.
- Carothers, T. and de Gramont, D. (2011), *Aiding Governance in Developing Countries: Progress Amid Uncertainties*. Washington, DC: Carnegie Endowment for International Peace.
- Cornia, G. A., Jolly, R. & Stewart, F. (1987), *Adjustment with a Human Face: Protecting the Vulnerable and Promoting Growth*, vol. 1. Oxford: Oxford University Press.
- DFID (2001), *Making Government Work for the Poor*. London: Department for International Development.
- Frischtak, L. L. (1994), *Governance Capacity and Economic Reform in Developing Countries*,

- Technical Paper 254. Washington, DC: The World Bank.
- Goldfinch, Sh. & 't Hart, P. (2003), Leadership and Institutional Reform: Engineering Macroeconomic Policy Change in Australia, Governance: An International, *Journal of Policy, Administration, and Institutions*, 16 (2).
- Grindle, M. S. (1999), *In Quest of the Political: The Political Economy of Development Policy Making*, CID Working Paper No. 17 June.
- Hay, C. (1997), 'Divided by a Common Language: Political theory and the Concept of Power', *Politics*, 17 (1) 45-52.
- Held, D. & Leftwich, A. (1984), *A discipline of politics?*, In A. Leftwich (ed.), *What is Politics?* Oxford: Blackwell.
- Hudson, D. & Leftwich, A. (2014), *From Political Economy to Political Analysis. DLP Research Paper 25*, Birmingham: Developmental Leadership Program.
- Lawrence, T. B. & Suddaby, R. (2006), "Institutions and institutional work", in R. Clegg, C. Hardy, C., T. B. Lawrence, T. B. & W. R. Nord W. R. (eds.) *Handbook of Organization Studies*, 2nd Edition. London: Sage.
- Leach, S., Hartley, J., Lowndes, V., Wilson, D. & Downe, J. (2005), *Local Political Leadership in England and Wales*, York: Joseph Rowntree Foundation.
- Leftwich, A. (2012), *Workshop Paper - Coalitions in the Politics of Development. Findings, insights and guidance from the DLP Coalitions Workshop*, Sydney, February 15-16, 2012. Birmingham: Developmental Leadership Program.
- Lowndes, V. & Roberts, M. (2013), *Why Institutions Matter: The New Institutionalism in Political Science*, PALGRAVE MACMILLAN, ISBN 9780333945063 Paperback.
- Mahoney, J. (2000), *Path Dependence in Historical Sociology*. *Theory and Society*, 29 (4), 507-548.
- McLoughlin, C. (2015), *Researching State Legitimacy: A Political Approach to a Political Problem*. DLP Research Paper 36. Birmingham: Developmental Leadership Program.
- Orchard, L. & Stretton, H. (1997), Public choice, *Cambridge Journal of Economics*, 21 (3), 409-430.
- Parker, J. (2004), *Structuring*, Translated by Amir Abbas Saeedipour, Shian Publishing House, Tehran (In Persian).
- Rodrik, D. & Subramanian, A. & Trebbi, F. (2004), "Institutions Rule: The Primacy of Institutions Over Geography and Integration in Economic Development," *Journal of Economic Growth*, Springer, 9 (2), 131-165.
- Routley, L. & Hulme, D. (2012), "Donors, Development Agencies and the use of Political Economic Analysis: Getting to grips with the politics of development?" 15 June 2012.
- Sebudubudu, D. & Molutsi, P. (2009), *Leaders, Elites and Coalitions in the Development of Botswana*. DLP Research Paper 2. Birmingham: Developmental Leadership Program
- 't Hart, P. (2014), *Contextual Analysis*, *The Oxford Handbook of Political Leadership*, Edited by R. A. W. Rhodes and Paul 't Hart.
- Tolentino, V. B. J. (2010), "From Analysis to Implementation: The Practice of Political Economy Approaches to Economic Reform", *The Asia Foundation Occasional Paper*, No. 3, San Francisco: The Asia Foundation <http://asiafoundation.org/resources/pdfs>.
- Turan, E. (2005) Hegel's philosophy of history, *Nameh Mofid*, (39), available at: <http://ensani.ir/fa/> (In Persian).
- UNDP (2002), *Human Development Report 2002: Deepening Democracy in a Fragmented World*. Oxford: Oxford University Press.
- Unsworth, S. (2009) "What's politics got to do with it?: Why donors find it so hard to come to terms with politics, and why this matters", *Journal of International Development*, 21, 6, 883-894.
- Van de Ven, A. H. & Huber, G. P. (1990), 'Longitudinal field research methods for studying processes of organizational change', *Organization Science*, 1, 213-9.
- World Bank (1989) *Sub-Saharan Africa: from crisis to sustainable growth: a long-term perspective study*. Washington, DC: World Bank.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی